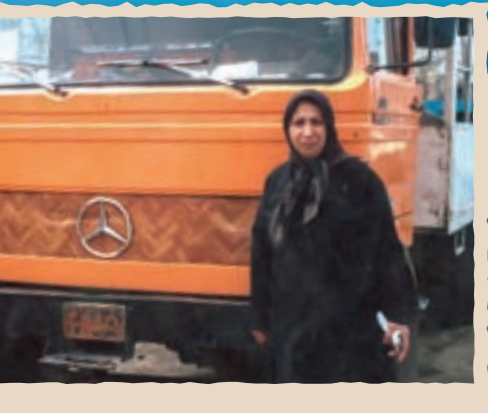


منیره سادات جعفری نائینی که روزگاری راننده تریلی و سوژه رسانه‌ها بود، حالا در شرایط سختی به سر می‌برد

وقتی دنده زندگی عوض شد



فاطمه سیرجانی اکولاک و برف پیدامی کرد. هواشناسی وضعیت هوا را بحرانی اعلام کرده بود و جاده‌ها خلوت بود. اما او مادر مریض در خانه داشت که چشم به راهش بود. قوت قلبش همسری بود که کنارش نشسته بود. سوز سرما از کوچک‌ترین درز و شکاف کامیون به داخل نفوذ می‌کرد. پشم‌هایی که در کفش‌هایش گذاشته بود، مانع کمرختی پاهایش نمی‌شد و هر آن احتمال می‌رفت کنترل کلاچ و ترمز از زیر پایش خارج شود. دیدن چراغی از دور، نورامیدی به دلش انداخت. شدت باد و طوفان و برف به حدی بود که بعد از پایین آمدن از کامیون نمی‌توانست روی پا بایستد. روی زمین افتاد و سینه خیز خودش را به مسجد رساند.

این روایت، گوشه‌ای از خاطرات بانویی است که بیست و پنج سال، پشت فرمان ماشین‌های سنگین در جاده‌های کشور می‌نشست. روزگاری دوازده خودرو سنگین داشت و راننده‌های بسیاری برای تحویل بار، کارشان لنگ تأیید منیره جعفری بود. زمانی همه جاده‌های کشور از شرق تا غرب، از جنوب تا شمال زیر چرخ خودروهایش بود و بی‌پروا به دل جاده می‌زد. افسر و سرباز ایستگاه‌های پلیس بین‌راهی همه می‌شناختندش و بارها به خاطر رانندگی امن از او قدردانی شد. زنی جسور و خودساخته که برای ساختن زندگی امن و راحت برای فرزندان، شانه به شانه همسرش در دل جاده‌ها می‌راند.

منیره سادات جعفری نائینی، از اهالی محله شهید رضوی، در روزهای بازنشستگی، بهترین خاطرات زندگی‌اش را مربوط به دوران رانندگی با گواهی نامه پایه یک می‌داند.

وقتی سرپرست خانوار شدم

متولد تبریز است و هنوز سن کمی داشت که در سفری به مشهد، وقتی با مادر بزرگش برای زیارت به حرم رفته بودند، دیده و پستدیده خانواده‌ای مشهود شد تا ماندگاری‌اش در شهر امام رضا (ع) با امضای سند ازدواجش، مهر بخورد. شرایط سخت زندگی، او را از همان سنین کم، جای خانه‌داری و بچه‌داری، پای کارهای مختلف نشاناند. از نشستن پشت دستگاه بافندگی تا کار به عنوان کمک پرستار و بهیار. خودش تعریف می‌کند: به خاطر بیماری همسر مجبور بودم کار کنم. از طریق آشنایی در بیمارستان شاهین فر کار می‌کردم و هم‌زمان به عنوان کمک پرستار به بیمارستان مهر می‌رفتم. صبح‌ها یک بیمارستان بودم، عصرها بیمارستان دیگر. آن قدر در کارم دقیق بودم که خیلی زود شدم پرستار اتاق عمل و کمک دست پزشک.

هشت سال کار پرستاری برای زن جوان، تجربه خوبی بود تا در همان شغل ماندگار شود. اما فوت همسر و ماندن چهار بچه قدونیم‌قد، سبب شد او برای مراقبت بیشتر از بچه‌ها دست از کار بکشد و خانه نشین شود.

عشق ماشین بودم

دهه ۷۰ به خانواده‌های دارای چهار فرزند، در محدوده سه راه کوکازمین با قیمت مناسب داده می‌شد. منیره خانم با پولی که پس‌انداز کرده بود، قطعه زمینی در آن محدوده خرید. بعد از برای گذران زندگی، مدتی را به کار نصب ایزوگام مشغول شد. او تعریف می‌کند: از کار، عار نداشتم. هرکاری از دستم برمی‌آمد، انجام می‌دادم. مدتی را به کار نصب ایزوگام مشغول بودم. طاقه‌های سنگین ایزوگام را روی شانه می‌گذاشتم و به هر مشقتی بود، روی پشت بام می‌بردم. یک زمانی هم خانه‌های کوچک را می‌خریدم، دستی به سر و روی خانه می‌کشیدم و با مبلغی بیشتر می‌فروختم. اما بعداً کارم بیشتر خرید و فروش ماشین‌های سنگین مثل کامیون، ولو، تریلی و... در بازار طرق بود.

او درباره ازدواج مجددش با پسر همسایه می‌گوید: حمید راننده مینی بوس بود و در مسیر تربت جام به مشهد تردد می‌کرد. آن زمان عشق ماشین و رانندگی بودم. بعد ازدواج با همسرم گواهی نامه رانندگی و بعد مدتی هم مدرک مربیگری گرفتم و شدم مربی آموزش رانندگی. چند سالی هم به عنوان مربی رانندگی با آموزشگاه‌های معتبر همکاری می‌کردم.

روزی که به جاده زدم

بریده روزنامه‌ها با تیتر «میهمان جاده ابریشم»، رضایت مشتری، بهترین تبلیغ، و... به همراه تعداد زیادی عکس قدیمی روی میز است. در حالی که تکه روزنامه‌ای را نشان می‌دهد، می‌گوید: زمانی برای خودم کسی بودم و مصاحبه‌هایم در روزنامه‌ها چاپ می‌شد.

او تعریف می‌کند: به دلیل مشکلی که برای همسرم پیش آمد و حتی ماشینمان را از دست دادیم، تصمیم گرفتم خودم پای کار بیایم. با فروش خانه‌ای ۲۵۰ متری که نزدیک راه آهن داشتم، کامیونی خریدم و قبل زدن به جاده برای گرفتن پایه یک رفتم. خاطرم هست وقتی برای آموزش پایه یک به تپه‌های پشت سیدی می‌رفتم، همه با تعجب من و همسرم را نگاه می‌کردند. روزی هم که برای آزمون رفتم، افسر اول جا خورد که یک زن برای گرفتن گواهی نامه پایه یک آمده است. اولش خیلی ترسیده بودم، اما همین که پشت فرمان کامیون نشستم، همه نصایحی را که قبل آزمون به شاگردانم می‌گفتم، در ذهن مرور کردم. آن روز با اعتماد به نفس آزمون را پشت سر گذاشتم.

